



روزانه ها ...

پیوندها

قلم ها



خانه



آراد (م.) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد ؛ تنها برای خواندن ست و ...

448

پیشگفتار احمد شاملو بر کتاب «پا برهنه ها»



ترجمهٔ پابرنه‌ها را به ناصر شاهین پر تقدیم می‌کنم. و این ستایش غمناک عشق شکفت‌آورد او است به هرآن چیز خوبی که هنوز در این بهنه به چشم می‌آید و یکایک، چه هم آنکوز، به قلب عاشق خود او مانده‌اند.

۱. ش

به سال ۱۹۰۲ در خانوادهٔ دهقان دست به دهانی از مردم

آبادی «سال‌کیا» در ناحیهٔ «نه‌له‌نورمان» (جنوب رومانی) به جهان آمد. بی‌چیزی خانسواده چنان بود که زاهاریا پیش از آن که خواب‌های خوش دوران کودکی را آغاز کند ناگزیر شد هندوش کرسفگان به جست و جوی لقمه نانی به تلاش برخیزد. با اینهمه، سی‌ویک ساله بود که دانشکدهٔ ادبیات و فلسفهٔ «بخارست» را به پایان برد (۱۹۳۲) و به روزنامه نگاری پرداخت. آنچه در فاصلهٔ دو جنگ جهانی بر زمین اجتماع و سیاست و فرهنگ قلم زده بود بعدها در دو مجموعه فراهم آمد: **گرد و روزها** (۱۹۶۵) و **نمک، خوش است** (۱۹۶۶). چندی نشریات دموکراتیک «آزی» (۱۹۳۳ تا ۳۸ و ۱۹۳۸ تا ۴۰) و «لومبارومانیاسکا» (۱۹۳۷ تا ۴۰) را اداره و سرپرستی کرد تا آن که مبارزات آشتی ناپذیر او با فاشیسم به بازداشتش کشید و سبب شد که تمامی سال‌های جنگ دوم جهانی را در کشتارگاه فاشیستی «تیرگو - جیو» به اسارت بگذراند.

از ۲۳ اوت ۱۹۴۵، باردیگر در روزنامهٔ «رومانیا لیبره» به فعالیت پرداخت.

سال‌های ۱۹۴۶ تا ۵۲، و نیز ۵۸ تا ۶۸ در کار مدیریت تالار «یون لوکا کاراجیال» [نمایشخانهٔ ملی بخارست] بر او گذشت. از ۱۹۵۴ تا ۶۲، یکچند سردبیر و چندی مدیر ورهبر هفت نامهٔ بزرگ «گازتا لیته رارا» بود.

از ۱۹۶۹ تا ۵۲ به ریاست اتحادیهٔ نویسندگان رومانی

پنج

د آفتاب پریده بود که به بخارست برگشتم. اما من با آنکه سرما خوردگی شدیدی داشتم و از گرسنگی در شرف موت بودم به‌خانه نرفتم. رفتم به ناظر ملی «وان جا»، در دفتر کارم به جست و جوی چیزی که بتواند موضوع یا دست کم انگیزهٔ نوشتن مقاله‌ای شود که قبولش را به مجلهٔ «کونتا میورا نول» داده بودم مشغول زیرورو کردن روزنامه‌ها شدم. اما چیزی دستم را نگرفت... معذک نشستم به نوشتن... کارش نمی‌شد کرد... دست به دامن خاطرات زندگیم شدم... چند صفحه‌ای نوشتم، پاکش کردم و فرستادم به دفتر مجله. از دو شنبه تا پنج شنبه همه‌اش منتظر بودم که سیل گلابه و سوزش سردبیر بر سرم خراب شود اما خبری نشد. جمعه که مجله درآمد، دیدم نوشته‌ام را جای مطلب اساسی چاپ زده‌اند.

اعترافات. زاهاریا استاکور. نقل به خلاصه از شمارهٔ ۴۱، سپتامبر ۱۹۶۶ - صفحات ۵ و ۹ مجلهٔ سین تیا که این انویوگرافی به صورت تابلو دار در آن چاپ شده است.

و بدین ترتیب بود که به سال ۱۹۶۷ نویسنده‌ای تازه متولد شد، و یک سال بعد، با چاپ کتاب، یکی از مهمترین زادروزها در تاریخ ادبیات رومانی و جهان به ثبت رسید.

در همان شرح حال... اعترافات... چنین می‌خوانید:

«بهار ۴۷ بود که پابرنه‌ها را دست گرفتم... و یک ماه به آخرین ماه ۴۸ مانده بود که تماشای کردم. تابستان و پاییز ۴۸، سراسر به تصحیح و حذف و تغییر مطالب آن گذشت.»

سرگذشت، به شکل روایت متکلم نوشته شده است و با

هفت

چاپ اول	۱۳۳۷	
چاپ دوم	۱۳۳۸	
چاپ سوم	(ترجمه‌ای تازه)	۱۳۵۰
چاپ چهارم	»	۱۳۵۰
چاپ پنجم	»	۱۳۵۲
چاپ ششم	»	۱۳۵۳
چاپ هفتم	»	۱۳۵۴
چاپ هشتم	»	۲۵۲۵
چاپ نهم	»	۲۵۲۵
چاپ دهم	»	۲۵۲۶
چاپ یازدهم	»	۲۵۲۶

حق چاپ محفوظ و مخصوص کتاب زمان است.
چاپ کاویان

برگزیده شد و در ۱۹۶۶ و ۱۹۶۸، باردیگر به همین مقام انتخاب شده که هنوز در آن پای برجاست.

از ۱۹۵۵ به عضویت فرهنگستان رومانی درآمد و نیز اکنون نمایندهٔ مجلس ملی و عضو شورای دولتی کشور است.

به جز جوایز دولتی رومانی، دانشگاه «وین» نیز جایزهٔ «گوتفرد فون هردر» سال ۱۹۷۰ خود را «به خاطر ارزش بی‌گفت و گوی آثار و تبیین به سبب فعالیت‌های خستگی ناپذیر ادبی» به او اعطا کرده است.

به عنوان مترجم در فرهنگ و هنر، نخست مجموعهٔ شعرهای آسان (۱۹۲۷) بود که توجه مردم را به سوی ارجاب کرد: اثری که بی درنگ جایزهٔ «جامعهٔ نویسندگان» را برود.

پس از آن، مجموعهٔ اشعار سفیدی‌ها (۱۹۳۰) زنگولهٔ زوین (۱۹۳۹) درخت سرخ (۱۹۴۰) علف جانولی (۱۹۴۱) روزگار دودها (۱۹۴۴) که اندیشه‌های سیاسی و فلسفی و اجتماعی شاعر را بازمی‌نمود و موقعیت او را به عنوان شاعری متمهد تثبیت کرد. به سال ۱۹۵۴ بر گردان فوق‌العاده‌ای از اشعار بی‌نمیش

کرد که انگیزهٔ آن انطباق دیدگاه او و شاعر دوسی بود. نیز در همین سال دست به انتشار «جنگ شاعران جوان» زد، مجموعه‌ای که به روشنی موقعیت تاریخی شعر مناسر رومانی را مشخص می‌کرد. هنگامی که پابرنه‌ها منتشر شد، درخشش تند آن چنان بود که جهرهٔ استاکورا به عنوان «شاعری تثبیت شده» یکسر در ظلمت فراموشی پنهان کرد.

پابرنه‌ها یک ماسعه بود. چیزی غیر منتظره و فاکتور کننده، که دربر نو آن همه چیز بی‌رنگ می‌نمود. کتابی که به فاصلهٔ دو سال به پیش از سی زبان برگردانده شد.

با اینهمه، این سرگذشت، دستاورد اتفاقی است که نویسنده، خود از آن بدین گونه یاد کرده است:

شش

است. - اعتراض‌ها و سرکوب شدن اعتراض‌ها ؛ و روزهای پس از سرکوبی ، که خود دوره تغییرات عمیق دیگر است در همه فضا و چارچوبی که اعتراض در آن صورت پذیرفته ، علل و شدت درجه اعتراض‌ها که در بسیاری از اصول کتاب به‌طرزی ریشه درخوش قوام می‌گیرد ، در دل زمستان ، شیار باران و عمیق ، و جزاین‌ها ... پس از آن ، درگیری‌ها و جنگ‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳ است و اشغال سرزمین به وسیله آلمانی‌ها (۱۹۱۶-۱۷) و مسائل ناشی از آن . پس فقط مسائل سال ۱۹۰۷ نیست که در پای خود را در خاطر ما فوق حساب و شکل پذیر ۵۰ روزه باقی گذاشته است .

در زمینه تمامی این‌ها ، حوادث روزمره هست که در متن طبیعت وده ، با آمیزه‌ای از حقیقت و خیال و با حضور اساطیر و افسانه و آیات و کنایات بازیابی‌ی غیر قابل بحث و شدنی شاعرانه می‌گذرد . اعتقادات عمیق (و شاید ناگزیر) به چادو جمیل ؛ و در خلال این معتقدات ، زندگی و زندگی و زندگی ، که در جامعه‌ی غیرعاریتی از رهگذر همیشه‌خویش می‌گذرد ؛ با سرورهای دختران ، تصنیف‌های هرزه پسران نوبالغ و سروردهای سرپازان با زیبایی‌های استثنائی‌شان که شایسته گرد آمدن در جنگی است . و در خلال این همه و پاهای این همه ، این همه ، حقه بازی‌ها و پیشگویی‌ها و شوطنت‌ها ، وصف جشن‌هایی که پسران و دختران جوان در آن‌ها شرکت می‌جویند ، بازی‌ها و رقص‌ها ، تقاضای ازدواج ، بدبیه‌گویی‌ها و انحصاری که هنگام رقص خواننده می‌شوند ، حالت دخترانی که نخستین بار در رقص‌های گروهی شرکت می‌کنند ، رپوده شدن دختران به وسیله پسران بر حسب یک عادت قدیمی که دیگر امروزه اعتبار و ارزش کهن خود را ندارد ، ادعیه و اوراد و مراسم خاص برای نزول باران ، تدفین عروسک به نیت دفع خشکسالی ، نخستین جوش و جلاهای دختران و پسران نوبالغ ، شب زنده‌داری‌ها ، بازارهای هفتگی و بازارهای منکانه ، مراسم زوایمان ، مراسم عروسی با همه دنگ و فنگش ، با همه گرفتاری‌هایش ، با همه چانه زدن‌ها بر سر شیر بهاد و صنایع شاه‌هایی که گام‌مانع سرگرفتن عروسی می‌شود . دبستی که به مردگان خانواده ، آداب تدفین ، اوراد

نه

با این همه ، آیت بزرگ ، سمبل بزرگ ، خود ۵۰ روزه است . او جامعه‌ی است که شتابان موضع تاریخی خود را درمی‌یابد و نصیب به او را گرد می‌آورد تا به‌پا خیزد . دیگر آدم‌ها ، دیگر اعضای خانواده ، تنها ستارگان کوچک‌تر این صورت فلکی هستند .

چنانکه گفتیم ، استانکو رشد آگاهی طبقاتی را در قهرمان کوچولوئی که در آخرین صفحه «پا برهنه‌ها» زادگاهش را پشت سر می‌گذارد در یک رشته سرگذشت‌های دیگر دنبال می‌گیرد ، در بازی با مومس (۱۹۶۲) و جنگل مولا (۱۹۶۳) و سنگ‌ها که در همان سال انتشار به‌دوآزده زبان در سراسر جهان برگردانده شد .

دورپشه‌ها تلخند (۱۹۵۹) که با آن دوره دیگری از سرگذشت‌ها آغاز می‌شود ، استانکو بدون رها کردن قهرمان خود در کزقل روایت را عوض می‌کند . داریه که اکنون مردی است رسیده و سرد و گرم روزگار چشیده ، در وهله اول به نیت غلغله و هیجان سیاسی عصر خویش می‌پردازد ، موضوعی که به نویسنده اجازه می‌دهد تا با تصاویری تفکرانگیز در چارچوب جنبه‌های مختلف زندگی مراحل پر آشوب تاریخی میان دو جنگ را به یاد آورد .

چه قدر دوستم داشته‌ام نیز که در ۱۹۶۸ به چاپ رسید با توجه به آدم‌ها و اسامی خاص آشنایش دنباله سرگذشت «پا برهنه‌ها» است ، گویان که از لحاظ محتوایی و شیوه ساختنش اثری مستقل است . تفکری است در موضوع مرگ ، و بیشتر یک اعترافنامه است .

سرگذشت تخت قاپوی کولی‌ها نیز در همین سال ۱۹۶۸ در آمد . بداعت این اثر در اصل به موضوع آن برمی‌گردد ؛ یک قبیله کولی‌های نقطه ناشناسی است در قلب استپ‌های بی‌ک‌آبرویی ، که موظف شده است تا انتهای جنگ دوم جهانی در آن اقامت کند . رئیس قبیله - پیرمردی به نام «سیم» است که ابتدا این فرمان را جدی نگرفته ، اما هنگامی که می‌بیند ژاندارم‌ها با چه ترحمی به افرادش نگاه می‌کنند عمق فاجعه‌ی را که به انتظار قبیله نشسته است

پانزده

ساختمان هندسی خود ، قدم به قدم ، به یاری تصویرهایی از واقعیت که از صافی حساسیت کودکان ۵۰ روزه پنج ساله گذشته است شکل می‌گیرد . این تصویرها و اقیاماتی است از زندگی در آبادی‌های قمرزده جلگه دانوب در طول نخستین دهه‌های قرن ما ، که با فردگی و قدرت ابلاقی حیرت‌انگیز ، رشد فکری قهرمان کوچولوئی کتاب را در طول دوره‌ی پر آشوب و نامعوار تعقیب می‌کند ، و بر زمینه گسترده‌ی از غنای موسیقایی که فوگ‌های باخ را به یاد می‌آورد ، با طرحی شکفت‌انگیز که ناله درد و خروش حماسه لایت موتیف آن است ، با ساختمان‌های از بازگشت‌های بی‌واسطه به گذشته ، و قطع و وصل‌های شدید و غیرمنتظره‌وار به پیش می‌خزد و موجی از تاریخ و افسانه ، از فرهنگ و فولکلور را در فضائی از حقیقت و رؤیا همراه می‌کشد .

شدت غور در حوادث ، گرچه گاه کار را به نفل جزئیاتی می‌کشد که لرزشی جز در صورتی که هر حادثه به زمان خود دقیقاً یادداشت شده باشد ناممکن به نظر می‌رسد ، این حقیقت را نیز نشان می‌دهد که نقل این همه ، جز در صورتی که نویسنده خود در جریان حوادث قرار داشته باشد محال می‌نماید . لاجرم مسأله دیگری پیش می‌آید ، چه گونه طرحی می‌تواند به نویسنده‌ی اجازه دهد این گونه از ترتیب و ترکیب حوادث گونه‌گون به ایجاد یک «کل» منجمد و یکدست توفیق یابد که در آن ، هر خانه میان حلقه‌های پیشین و پسین خود رابطه حساب شده قرار گیرد مگر این که با ابداع شیوه‌ی چادوگرانه ترتیبی داده باشد که بتواند در آن واحد تمامی حوادث را در هر لحظه در نظر گاه خود قرار دهد ؟ -

یک نگاه تند و گذرا بر آنچه این مجموعه عجیب را ترکیب کرده است ، علل این شکستی را به وضوح بیشتری بازمی‌نماید .

زمینه سرگذشت ، زندگانی آبادی‌های منطقه‌ی است در ساحل دانوب ، پیش از جنگ اول جهانی ، پریشانی دهقانان و جهش‌هایی که در زمینه تاریخی ملتی از این پریشانی‌ها ناشی می‌شود ، و جهش‌هایی در زمینه اخلاق و روانشناسی ، که متشأ آن همین جهش‌های تاریخی

هشت

دفع بیماری‌ها و بدبختی‌ها و یادبود از دست رفتگان .

دنیای کودکی نخستین پر خورده‌ی است که انگشت تأثیر بر روح خواننده می‌کشد . این جا ، دنیای کودکی بهشت ظلمت‌زده‌ی است که در آن ، به ندرت بسیار ممکن است روزنه‌ی باز شود تا نوری گرم و روشن از آن راه ورود یابد . این جا ، آغوش محبت مادر و کنار گرم و مطمئن بخش پدر وجود ندارد . همه روابط خانواده در سرمای فقر و نیاز و گرسنگی متعجب می‌شود . گویانکه ۵۰ روزه تنها به محبت مادر و کنار گرم پدر نیز رضایت نمی‌دهد ، ۵۰ روزه علیل است و به اقتضای آن گرفتار کمبودهای روانی پیش‌پری است تا بدان حد که مدام از شدت ناخوشی لطمه می‌خورد ، کودکی است که پیش از ظرفیت خویش می‌بیند ، می‌شنود ، دردمی‌کشد ، درک می‌کند ، بزرگی می‌شود و روح و تنش به شتاب به بلوغی پیش‌رس دست می‌یابد ، می‌توان گفت که ۵۰ روزه «یک کورک» نیست ، یک «طبقه» است .

وصف خانواده دهقانی سخت‌گویا و مؤثر است .

مادر - که در بخش عمده‌ی از سرگذشت چون تقدیری عتیق از این سوی زمان به جانب آینده کشیده می‌شود و باطنین توراتی سخنانش در ذهن کودک و خوانندگان کتاب نقش می‌بندد - از جمله قهرمانانی است که استانکو ، با دریک درس‌گشتی دیگر او را به میدان می‌کشد (در چه قدر دوستم داشته‌ام) . او حاکم بر آینده کودک است و سخنانش فشرده عزاران سال اعتقاد و باور است . چهره فهرست وادش تنها در چند خط و شیار خلاصه می‌شود ، همچنان که گذشته و حال را تنها در یک جمله به آینده می‌سپارد .

۱ - با داتان نرود عزیزهای من . هیچ چیز یادتان نرود ؛ پدر ، صاحب قدرت روحی شکفت‌انگیزی است . مردی که رنج و خستگی کاری حاصل از پایش انداخته اما سخت تودار است و همیشه در کنار دیگران ، مشعل درخشان عصیان و حق جوئی است و سخنانش همیشه نشان دهنده این خصلت است ،

۲ - ما فقط می‌خواهیم عدالت وجود داشته باشد و اجر این بود . همین و همین ، ما فقط حق‌مان را می‌خواهیم ؛

۵۵

ترجمه کتاب مهم دیگری از او - **لخته قاپوی کولی‌ها** - را تقدیم خواهیم کرد ، زاهداریا استانکومقام شایسته خود را در قلب و روح خوانندگان فارسی زبان خویش پیدا کرده باشد .

۱ . ش .

درمی‌باید . هرچه قبیله پیشتر می‌رود نگرانی در جان «هم» باروری می‌شود تا آن‌جا که وقتی در اعماق استپ فرمان بارافکنند دریافت می‌کند از خود می‌پرسد : «آیا همین جا نیست که کلک من باید به زمین بخورد؟ آیا همین جا نیست که قبیله من راه فنا در پیش خواهد گرفت؟» . این کتاب ، از زندگی و اندیشه و فرهنگ و رسوم قبایل کولی‌ها سخن می‌گوید . چیزی که تا به امروز برای ما سخت ناشناخته مانده است ، در همین حال از اودیسه حزن انگیزی سخن می‌گوید که پنج سال تمام به طول می‌انجامد ، فاجعه انسانی بدوی و پاکدل که شکر دقتل عام نژادی ضربتی مرگ آورده او وارد آورده است . به سال ۱۹۶۹ ، يك سال پس از اودیسه کولی‌ها ، **اوروما** ، **دخونواتار** منتشر شد . کتابی که به گفته يك منتقد فرانسوی «لحن شاعرانه آن باورنداشتنی» است .

در ۱۹۷۰ مجموعه‌ئی از داستان‌های کوتاه به نام **قصه‌های عشق** و برگزیده‌ئی از اشعار همان سال به نام **ثوانه زیولبی** از چاپ درآمد و باز در همین سال است که سرگذشت‌های کنستانتینا و باد و بازاران پشت شیشه کتابفروشی‌ها چیده می‌شود ، با بعضی آدم‌های کتاب‌های پیشین ، همچنان با لحن و فضائی عمیق و شاعرانه و وقاری انسانی .

استانکو نویسنده‌ئی متعهد است با دبدی گسترده و قوت مشاهده‌ئی عمیق و سبکی رنگین و عصبی و انعطاف و آهنگی شایسته موسیقی .

فشرده‌ئی از **پا برهنه‌ها** به ترجمه‌ئی شتاب‌آلود ، با کمک درست من **عظایقائی** يك بار به سال ۱۳۳۷ به ضمیمه مجله آشنا و سال بعد در يك جلد بطور مستقل درآمد . از همان هنگام درصدد بودم ترجمه کامل و از سر صبری ازین کتاب به دست دهم ، که این فرصت تا سال گذشته پیش نیامد .

به قبول عام این ترجمه سخت منتقدم . شادمانم که نویسنده‌ئی بزرگ را به همزبانان خود می‌شناسانم و امیدوارم تا سال آینده که

دوازده

سپرده

[دیگر گاه روزانه ها ...](#)